

## هر بیماری روحی تهدید نیست

ساراشقاقی، روان شناس، در این رابطه می گوید: معمولا اولین چیزی که پیش از ازدواج به زوج های جوان توصیه می شود، مشاوره قبل از ازدواج است. زوج ها نه تنها باید درباره معیارها و تفاهم هایشان با یک مشاور صحبت کنند، بلکه باید ارزیابی بالینی هم شوند. باید ببینند از لحاظ روحی و روانی و رفتاری هم مناسب همدیگر هستند یا خیر. از طرف دیگر گاهی اوقات بیماری های روحی اگر درمان نشوند، می توانند زندگی مشترک را نابود کنند. برخی زوج ها تصور می کنند اگر طرف مقابل شان با یک اختلال مواجه بود، باید جدا شوند. اما این مسائل هم راه حل دارند.

زوج درمانگر بهترین راه حل این مشکل است. زوج ها با مراجعه به زوج درمانگر می توانند برخی اختلالاتی را که با آن مواجه هستند، حل کرده و زندگی مشترک آرام تری داشته باشند. برخی از اختلالات شخصیتی مثل پارانوئید یا بدبینی شدید شانس درمان کمتری دارند، اما باز هم به این معنی نیست که درمان نمی شوند.

اختلالاتی مثل افسردگی، پرخاشگری و یا حتی وسواس، شانس درمان بالایی دارند و نمی توانند از نوع بیماری هایی باشند که زندگی مشترک را تهدید کنند.

بنابراین بهتر است زن و شوهر پیش از اقدام به جدایی، تصمیم به حل اختلال یا مشکلات بین شان بگیرند و اگر نشد به جدایی فکر کنند. نقش مشاوران و زوج درمانگرها در این میان بسیار مناسب است و می تواند بسیاری از اختلالات و مشکلات را حل کند.



### اختلالاتی مثل

افسردگی، پرخاشگری

و یا حتی وسواس،

شانس درمان بالایی

دارند و نمی توانند

از نوع بیماری هایی

باشند که زندگی

مشترک را تهدید

می کند. بنابراین بهتر

است زن و شوهر پیش

از اقدام به جدایی،

تصمیم به حل اختلال

یا مشکلات بین شان

بگیرند و اگر نشد به

جدایی فکر کنند



درخواست طلاق از ترس جان

## می ترسم همسر مرا به قتل برساند

هم دارو مصرف می کرده است. اما درباره این مساله، حرفی به من نزده بود. وقتی متوجه این پنهانکاری شدم، خیلی شوکه شدم.

هرچه بود باید از همان ابتدای آشنایی این مساله را مطرح می کرد. از وقتی متوجه بیماری سودابه شده ام به رفتارهایش دقت بیشتری کردم. او زیادی پرخاشگر است و به خاطر بیماری اش از او می ترسم. از وقتی فهمیده ام بیماری روحی دارد، دیگر نمی توانم به او اعتماد کنم. هم به خاطر پنهانکاری اش و هم به خاطر بیماری اش؛ خیلی فکر کردم اما افکار ترسناکی به ذهنم می رسد. هرچه سعی می کنم نمی توانم خودم را قانع کنم. دیگر نمی توانم در کنار سودابه زندگی کنم. شب ها دیر به خانه می روم و بعد از هر جر و بحثی می ترسم حتی مرا بکشد. این افکار مرا راحت نمی گذارد. نمی توانم آسایش داشته باشم. الان چند وقتی است که فکرم مشغول شده و در نهایت تصمیم گرفتم برای همیشه از همسرم جدا شوم.

در ادامه همسر این مرد به قاضی گفت: آقای قاضی من مدتی دچار افسردگی شدم و نزد روانپزشک رفتم.

بیماری روحی زن جـــــوان و پنهانکاری اش، پای او را به دادگاه خانواده تهران باز

کرد. شوهر این زن پس از این که متوجه بیماری روحی همسرش شد، از ترس جاننش تصمیم گرفت به زندگی مشترکش برای همیشه پایان دهد. او وقتی در مقابل قاضی دادگاه خانواده قرار گرفت، صحبت های عجیبی را مطرح کرد و گفت: تقریباً شش ماه است که با سودابه ازدواج کرده ام. او دختر یکی از دوستان مادرم بود و در یک مهمانی با هم آشنا شدیم. وقتی با سودابه آشنا شدم، فهمیدم دختر خوبی است و تصمیم گرفتم با او ازدواج کنم. ما نزدیک به ده ماه نامزد بودیم و بعد از آن هم زندگی مشترکمان شروع شد. در مدت نامزدی هر از گاهی سودابه عصبی می شد و رفتار عجیب و غریبی از خودش نشان می داد. تصور می کردم به خاطر استرس ازدواج و تدارک جشن عروسی است. برای همین پیگیر ماجرا نشدم، اما بعد از زندگی مشترکمان به تازگی متوجه شده ام سودابه بیماری روحی و روانی دارد و مدتی

سیمافراوانی

تپش

محل صحبت می کردم که ماموران مرا بازداشت کردند.

شغل چیست؟

رنگ کاری چوب می کنم.

پشیمانی؟

خیلی. از وقتی سرقت کردم تا الان یک لحظه هم آرامش نداشتم.

مدام صحنه سرقت و التماس های مالباخته از جلوی چشمم محو نمی شود.

از طرفی رد مال آن همه سرقت به گردن من افتاده، در حالی که من از این سرقت چیزی گیرم نیامده است.

همان روز به من دو میلیون تومان پول دادند و موتوری که از خانه مالباخته برداشته بودیم. قرار بود سه میلیون تومان دیگر هم به من بدهند که یک دفعه ناپدید شدند.

ناپدید شدند؟

بله. هر چه با آنها تماس می گرفتم تلفن هایشان خاموش بود. فکر کنم به افغانستان فرار کرده باشند. آنها مرا گول زدند و تازه متوجه شدم که از آن خانه کلی سرقت کرده اند و تنها دو میلیون تومان و یک موتورسیکلت به من دادند.

چطور دستگیر شدی؟

نمی دانم چطور مرا شناسایی کرده اند. صورت هایمان را پوشانده بودیم. سابقه دار هم که نیستیم. دوستم همه نکته ها را به ما گوشزد کرده بود. با این حال بعد از یک ماه، داشتیم با یکی از دوستانم در

سرابدار با ما همدست بود. او رزم و ورود به ساختمان را پیدا کرده بود و با ریزی که او وارد کرد، موفق شدیم وارد خانه شویم.

چه شد که با او برای سرقت همراه شدی؟

گفت پول خوبی از این کار گیرمان می آید. من هم پول لازم بودم و برای همین تصمیم گرفتم با آنها بروم.

برای چه پول نیاز داشتی؟

دستم شکسته بود و پول نداشتم که عمل کنم. وقتی به من گفت پول خوبی از این کار گیرت می آید با خودم گفتم یک بار که بیشتر نیست و بهتر است بروم. واقعا گول خوردم.

سرقت چقدر طول کشید؟

خیلی زمان نبرد. فکر کنم نیم ساعتی طول کشید.

از این سرقت چقدر گیرت آمد؟



مالباخته را سید همه گفت دارم

تر است ساختمان

بلی مجهز